سخنرانی مسجد جامع زاهدان - جلسه 25

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِینَ؛ بارِئ الخَلائِقِ أجْمَعینَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَیِّدِ الأنْـبِیاءِ وَ المُرْسَلینَ، حَبیبِ إلهِ العالَمینَ وَ خاتَمِ النَّبیّینَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَـیْتِهِ الأطْیَبینَ الأنْجَبینَ، الهُداةِ المَهدیّینَ، سِیَّما مَوْلانا وَ سَیِّدِنا الإمامِ الْمُبینِ وَ الكَهْفِ الحَصینِ وَ غِیاثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكینِ وَ خاتَـمِ الأئِمَّةِ المَعْصومینَ.

صاحِبِ الهَیْبَةِ العَسْكَرِیَّةِ وَ الغَیْبَةِ الإلهِیَّةِ، سَیِّدِنا وَ مَوْلانَا وَ أمامِنا وَ هادِینا بِالْـحقّ القائِمِ المُنْتَظَرِ وَ لعنة الله عَلی أعْدائِهِمْ أَبَدَ الابِدینَ و دَهرَ الداهِرینَ.

(وَ إِنَّهُ في أُمِّ الْكِتابِ لَدَیْنا لَعَلِيٌّ حَكیمٌ) [1]

این دو سه روز یک مقدار کمی اشاره به شئونات وجودی حضرت امیرالمومنین علی7 شد و ان‌شاءالله امشب و فردا و فردا شب هم باز مقداری اشاره می‌شود.

امروز من باید سفارش امیرالمومنین علی7 را به شما برسانم، حضرت امیرالمومین7 33 سال در تحت تعلیم و تربیت پیغمبر بوده است، از همان بچگی، از همان زمان شیرخوارگی در تحت سرپرستی پیغمبر بود. اول کسی‌که علی7 را از روی دست مادرش گرفت، پیغمبر بود، به بقلش می‌گرفت و پهلوی گهواره‌اش می‌نشست، گاهی علی7 را به سینه می‌چسباند، شیر به دهان علی7 می‌ریخت، موقعی‌که شیر از پستان مادر در ظرفی می‌دوشیدند، پیغمبر شیر به دهان امیرالمومنین7 می‌کرد، با خودش قدم به قدم راه می‌برد، تا وقتی بزرگش کرد و تا وقتی‌که توانست همراه پیغمبر به کوه حرا بیاید، تا وقتی‌که بزرگ شد، ایمان به پیغمبر آورد و بعد هم جان‌فشانی کرد، خلاصه تا آخر عمر پیغمبر، علی7 از اول عمرش تا آخر عمر پیغمبر تحت تربیت پیغمبر بود. خود پیغمبر هم فرمودند: «أَنَا أَدِيبُ اللهِ وَ عَلِيٌّ ع أَدِيبِي» [2] من تربیت شده خدا هستم، شاگرد دبستان حق تعالی هستم، و علی7 هم تربیت شده مکتب من است، شاگرد من است، راستی هم پیغمبر شاگردی بهتر و گوش به حرف بده‌تر از امیرالمومنین علی7 نداشت.

دو چیز در ترقی شاگرد شرط است، اگر این دو چیز پیدا شد با استعداد شاگرد، شاگرد زود ترقی می‌کند، آن دو چیز یکی عبارت است از علاقه شاگرد به استادش، دل به استاد بدهد، علاقه‌مند به استادش باشد، خود علاقه و محبت او را به استاد نزدیک می‌کند و به رسیدن به مطالب استاد هم نزدیکش می‌کند، شاگرد باید علاقه به استاد داشته باشد، محبت داشته باشد تا روی محبت گوش به حرف استاد بدهد.

دو: متقابلا استاد هم علاقه به شاگرد داشته باشد و بخواهد شاگردش ترقی کند. اگر علاقه دو طرف به یکدیگر ثابت شد شاگرد زود ترقی می‌کند. اگر علاقه طرفین به یکدیگر ثابت و محکم شد هم استاد هرچه بلد است دلش می‌خواهد به شاگرد کپسول کرده و خلاصه کرده و عصاره کرده بفهماند و هم شاگرد روی علاقه‌ای که به استاد دارد دلش می‌خواهد هرچه استاد دارد بگیرد. مثل این‌که یک دبیری بچه خودش را بخواهد تعلیم و تربیت کند، مسلما روی علاقه فطری که به فرزندش دارد، دو برابر تا سه برابر آن مقداری‌که رسما در کلاس مدرسه تعلیم به اطفال می‌کند به بچه‌اش تعلیم خواهد کرد، سه منزل یکی او را می‌برد، بچه هم چون علاقه به استاد دارد، علاقه به پدرش دارد، دل می‌دهد که زود حرف‌هایش را از پدرش یاد بگیرد، این است که اگر معلم پدر شد و متعلم پسر صلبی شد این شاگرد زودتر و بهتر و بیشتر جلو می‌رود.

پیغمبر آن‌قدر به امیرالمومنین7 علاقه داشت که به ما سوی الله، به احدی آن علاقه را نداشت، دلش می‌خواست تمام حقایق موجوده‌ای که در کانون نفس مقدسش وجود پیدا کرده است همه را دفعتا به علی القا کند، حریص بود به تعلیم علی بن ابیطالب7، تا دم آخر عمرش هم از لب‌های مبارکش، تتمه و بقیه‌ای که مانده بود به صورت کفی به دهان امیرالمومنین علی7 وارد کرد، ته کاسه هرچه بود از علوم که باقی مانده بود هنگام رحلتش به امیرالمومنین7 داد، خیلی علاقه داشت، از خدا هم درخواست کرده بود که خدا یک حافظه قویی به علی بدهد (وَ تَعِيَها أُذُنٌ واعِيَةٌ) [3] در ذیل این آیه این حدیث وارد شده است که «اذن واعیه» علی بن ابیطالب7 است. پیغمبر از خدا در خواست کرد که به علی یک حافظه قویی بده که هیچ‌چیزی از ذهنش نرود و دست مبارکش را هم بر سر امیرالمومنین7 گذاشت، خدای متعال گوش شنوا و حافظه گیرا به علی بن ابیطالب7 دارد که هیچ چیز را فراموش نکرد، یک کلمه را فراموش نکرد.

صحابه‌های دیگر گاهی بیچاره‌ها آیه‌های قرآن را بیچاره‌ها فراموش می‌کردند، آیه تیمم را فراموش می‌کردند، آیه‌های دیگر را فراموش می‌کردند، اما علی7 هیچ چیزی را فراموش نکرد.

هیچکدام از صحابه پیغمبر نبودند که پیغمبر هزار یک علاقه علی7 را به آن‌ها داشته باشد، یک هزارم علاقه‌ای را که به علی7 داشت به هیچیک از آن‌های دیگر نداشت، ذی علاقه به آن‌ها نبود اما چقدر؟ یک میلیونم علاقه به علی7 هم نبود، این برای آن‌طرف.

متقابلا علی7 هم فانی در پیغمبر بود، محو در پیغمبر بود، چطور عشاق محو در معشوق خود هستند، علی7 هم محو در پیغمبر بود، پا نمی‌گذاشت جز به جای پای پیغمبر، حرف نمی‌زد جز دنباله حرف پیغمبر و به روش حرف پیغمبر، نمی‌خورد جز به نحو خوراک پیغمبر.

زمانی خوراکی آوردند، اصحاب هم بودند، امیرالمومنین فرمود: بخورید، شروع به خوردن کردند، خودش هم دستش را زد، وقتی نزدیک دهان آورد نخورد، پرسیدند که یا علی چرا نخوردی، حرام بود یا مکروه بود، مرجوح بود؟ اگر مرجوح بود چرا به ما گفتی و اگر مرجوح نیست چرا نخوردی؟ فرمود: مرجوح نیست، مکروه نیست، حرام نیست، بخورید، نوش جان شما.

من نزدیک دهان که آوردم، یادم آمد که از این خوراک پسرعمم پیغمبر نخورده است، نمی‌خواهم خوراکی را در دوره عمرم بخورم که پیغمبر نخورده باشد.

این‌طور محو در پیغمبر بود، نه این‌که مقابل حرف پیغمبر حرف بزند که بگوید او گفته است پس من هم می‌گویم، این حرف‌ها نبود.

در گفتارش، در رفتارش، در خواب و بیداریش، در سفر و حضرش، در علم و عملش، آینه تمام نمای پیغمبر و تابع محض پیغمبر بود، اصلا فانی بود.

آن‌وقت 30 سال تمام شاگردی که محو در استاد است و استادی که شاگرد را از جان بهتر دوست می‌دارد، هرآنچه که پیغمبر از حقایق علمی، معارف مبدئی، معادی، نفسی، معارف طبیعی، معارف الهی، هرچه که بلد بود به علی7 یاد داد، علی7 هم تا آن‌جایی که می‌توانست گرفت.

33 سال با پیغمبر بود، 30 سال بعد از پیغمبر هم آنچه را که می‌دانست ؟؟؟ 11:20 در عالم داد، علاوه بر آنچه که بر خودش بعد از مرگ پیغمبر می‌رسید، آنچه را که داشت آزمایش کرد در میدان اجتماع تجربیاتی مهمی بدست آورد، معلوماتش را با قضایای حاضره تطبیق می‌کرد و نتیجه می‌گرفت بعد از 63 سال آنچه را که بدست آورده، شیره کشیده و جوهر گرفته، عصاره کرده، این‌ها را در ده دوازده سطر خلاصه کرد و دم رفتنش به بچه‌های صلبی و به بچه‌های روحیش نتیجه عمرش را گفت. یک عمر علم و عمل، یک عمر تجربه و آزمایش، قربال کرده، درشت‌هایش را جمع کرده، خلاصه و عصاره نموده، این‌ها را در طی ده دوازده سطر به محبوب‌ترین اشخاص

که فرزندانش و سیما فرزندان حضرت فاطمه3 یعنی امام حسن7 و امام حسین7 که این‌ها را از همه بچه‌هایش بیشتر دوست می‌داشت، بچه‌های دیگر را دیروز وصیت کرد که باید نوکری این‌ها را بکنید، این‌ها آقای شما هستند، این بچه‌های فاطمه زهرا3 آقای شما هستند، این‌ها بچه‌های پیغمبر هستند، شما باید غلامی و نوکری این‌ها را داشته باشید. خیلی علاقه به حسنین8 داشت، روی انتساب این‌ها به حضرت زهرا3.

در درجه اول به حسنین8 و بعد به اولادهای دیگرش، 36 اولاد داشت بنا برآن‌چه که بعضی‌ها گفته‌اند، 28 تا بنابر قول بعضی. 18 پسر و 18 دختر از زن‌های مختلفه، در درجه اول به حسنین سفارش کرد و خلاصه عمرش را گفت و در درجه دوم به بچه‌های دیگرش سفارش و وصیت کرد، در درجه سوم به بچه‌های روحانیش تا دامنه قیامت.

هرکس در نماز و اذان و اقامه‌اش می‌گوید: «اشهد ان علیا ولی الله» این بچه امیرالمومنین8 است، این فرزند روحانی امیرالمومنین8 است، شما عده‌ای که این‌جا نشسته‌اید از زن و مرد، پسران و دختران روحانی امیرالمومنین8 هستید، علی8 در پایه سوم به بچه‌های روحانی و معنویش، پسرهای روحانی او که شما هستید و مانند شما، و دخترهای روحانی او زن‌ها که این‌جا هستند و مانند این‌ها در هرجا که هستند، به این‌ها رسانده و خلاصه و نقاوه 63 سال عمر خودش را، «و من بلغه کتابی هذا» یا «کلامی هذا».

من حساب کردم که امروز فضائل امیرالمومنین8 را یک پرده بالاتر از دیروز، دیدم مصلحت نیست، گفتم اگر زنده باشیم امشب فردا شب، پس فردا، می‌توانیم مجدد از فضائل امیرالمومنین8 و مناقب و شخصیت آن‌ها و شئون وجودی او صحبت کنیم، امروز بر من لازم است که پیام علی8 را به بچه‌هایش برسانم.

شما بچه‌های امیرالمومنین8 هستید، آهای پسرهای علی8، آهای دختران علی8، پدر شما امیرالمومنین8 بعد از 63 سال زندگی، بعد از 63 سال آموزش، 7 الی 8 تا جمله خلاصه کرده است هرچه را که لازم می‌دانسته است خلاصه و عصاره کرده و به شما سفارش کرده است، اگر یک نفر به شما الان بگوید که پدر مرحوم شما دم مرگ یک سفارشی کرده است که من به شما بگویم، چطور گوش‌هایتان را باز می‌کنید و فرا می‌دهید که ببینید پدر شما دم مرگ چه گفته است، چه وصیت و سفارشی داشته است و شش دنگ وجود شما مهیا و مستعد می‌شود که سفارش پدرتان را به عمل بیاورید و جامه عمل به آن بپوشانید.

آیا این‌طور نیست؟

پدر شما علی8 در 1360 سال قبل یا افزون‌تر به شما سفارش داده است و پیغام داده است، 7 الی 8 تا کلمه هم بیشتر نیست. من پیام علی8 را به شما می‌رسانم.

امیدوارم خدا به شما سعادت و توفیق عمل به وصیت و سفارش پدرتان علی8 را عطا بفرماید.

علی8 دم مرگ بعد از شهادتین، شهادت به یگانگی خدا و عبودیت و نبوت حضرت خاتم الانبیاء، بعد از ایراد و اظهار شهادتین به زبان،

خدایا به حق علی8 زبان همه این جمع را هنگام مرگ به ذکر شهادتین جاری بفرما.

خدایا همه ما دم مرگ برطبق مرگ امیرالمومنین8 و به روش مرگ امیرالمومنین8 بمیران.

بعد از ایراد شهادتین، «أُوصِيكَ يَا حَسَنُ وَ جَمِيعَ أَهْلِ بَيْتِي وَ وُلْدِي وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي» [4] بابا حسن8، به تو و به بچه‌های دیگر من و به اهل بیت خودم، قوم و خویش‌های خودم و عیال‌هایم و به هرکس‌که این نامه من برسد، که الان دارد به شما می‌رسد، سفارش می‌کنم به:

خوب گوش بدهید که پدرتان دم مرگ سفارش کرده است، آهای بچه‌ها، آهای دخترها، پدرتان دم مرگ، دیشب سفارش کرده است.

سفارش اول: «بِتَقْوَى الله رَبِّكُم وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُون» آهای پسران علی8، جوان، پیر، بچه، بزرگ، عالم، عامی، سید، هر که و هرچه هستی، اداری، بازاری، کشوری، لشکری، در هر لباسی که هستی، آهای کسی‌که می‌گویی «اشهد ان علیا ولی الله» علی8 دیشب دم مرگ به تو گفته است از خدا بپرهیز، خدا را فراموش نکن، خدا را در تمام آنات عمرت در نظر داشته باش، در خانه خلوت اگر زن اجنبیه‌ای بود خدا را در نظر داشته باش و از خدا بترس و بصورت او نگاه نکن، پشت ترازو که نشسته‌ای و اگر یک داهاتی ساده بیابانی آمد، جنس قلب را به او نده، کم به او نده، گران به او نده، خدا را حاضر بدان، خدا حاضر است، (إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصاد) [5] (يَعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ ما تُخْفِي الصُّدُور) [6] (وَ يُحَذِّرُكُمُ الله نَفْسَه) [7] این‌ها آیات قرآن است که برای شما می‌خوانم، (إِنْ تُبْدُوا ما في‏ أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحاسِبْكُمْ بِهِ الله) [8] اگر پنهان کنی، اگر آشکار کنی خدا می‌داند، (اعْمَلُوا ما شِئْتُمْ إِنَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصيرٌ) [9] هرکاری که انجام دهید خدا خبیر است، بصیر است، بینا است، می‌بیند و حساب محفوظ است، به قدری‌که از یک بچه‌ای ملاحظه می‌کنی و در حضور یک بچه‌ای مرتکب عمل خلاف نمی‌شوی برای این‌که می‌گویی که این بچه می‌بیند و بعد من را رسوا می‌کند، به قدر یک بچه‌ای خدا را حاضر بدان و از خدا بترس.

ای گوینده بالای منبر از خدا بترس، در مجلست خدا را حاضر ببین، حرفی را به مردم بگو که خدا را خوش آید و خدا را پسند باشد، مبادا حرفی گویی که خدا ناراضی باشد و لو رضایت خلق در آن حرف باشد، رضای خلق و پسند خلق را بر پسند خدا مقدم مدار، خدا را حاضر ببین و حرف بزن، برای خدا حرف بزن، از خدا بترس و حرف بزن، به خدا امیدوار باش و حرف بزن، ای شنونده از خدا بترس، ای کاسب، ای اداری که قدرت دست تو است، قدرت مالی، قدرت سیاسی، قدرت نظامی، قدرت اقتصادی در دست تو است، از خدا بترس ای بچه علی8، پدر تو گفته است که از خدا بترس، قدرت خودت را در از بین بردن ضعیف مصرف نکن. قدرتت را در نگهداری زیر دستان و حفظ ضعفا و مظلومین مصرف کنید، نیرویت را برای تقویت ضعفا و مظلومین بکار ببر، خدا را در نظر بگیر.

در اداره که پشت میز نشسته‌ای مخصوصا قاضی محکمه، موقعی‌که قلم تو می‌خواهد به قضاوت در یک موضوعی جاری بشود خدا را در نظر بگیر، از خدا بترس، مخالف رضای خدا، طبق هوی و هوس و تمایلات نفسی خودت و دیگران مبادا قلمت جاری بشود، و هکذا آقای نظامی و ارتشی، و هکذا بازاری و هکذا روحانی، به کسی‌که نظر نداریم هرکس بچه علی8 است، پدرش به او سفارش کرده است، آهای فرهنگی، خدا را در نظر داشته باش، بچه علی که تحت تعلیم و تربیت تو هستند خوب این‌ها را پرورش بده و تربیت کن، روی دل‌سوزی برای آن‌ها درس بگو، نه روی انجام وظیفه ظاهری و تمام شدن برج و گرفتن حقوق، این‌ها بچه‌های علی8 هستند که به دست تو سپرده شده‌اند، خوب تربیت کن، درست تعلیم کن، دل‌سوزی در حق این‌ها کن، رعایت اخلاق آن‌ها را بکن، و همه و همه.

از آن نقطه راس مخروط مملکت تا قاعده مملکت همه و همه هرکس بچه علی بن ابیطالب8 است و خودش را شیعه علی8 می‌داند علی8 دیشب دم مرگ به او پیغام داده است که از خدا بترس باباجان، در هر مقامی‌که هستی، وزیری، امیری، دبیری، مدیر کلی، مهندسی، دکتری، پروفسوری، آخوندی، حجت الاسلامی، آیت اللهی، عماد الخطبا هستی، هرچه هستی و هرکه هستی، اگر می‌خواهی پدرتان از شما راضی باشد، اگر می‌خواهید که عاق امیرالمومنین نباشید، وای بر آن کسی‌که عاق والدین باشد، روی بهشت را نمی‌بیند، علی پدر ما است، «انا و علی ابوا هذه الامه» اگر می‌خواهید عاق پدرتان علی8 نباشید خدا را فراموش نکنید.

جوان‌ها به هرجا می‌خواهید بروید اول ببینید پدرتان راضی است که به آن‌جا بروید، خدا راضی است که به آن‌جا بروید؟ اگر دیدید خدا راضی است بروید، اگر دیدید مسجد است، محراب است، منبر است، حسینیه است، تکیه است، مجلس روحانی است، ذکر خدا است، فردا است، موعظه و نصیحت است، خدا راضی است، بروید، اگر غیر از این شد، خدا ناراضی بود عاق پدرتان علی هستید.

یا بزن زیر حساب! خدا چیست؟ فردا چیست؟ پیغمبر و دین چیست؟ علی چیست؟

خوب ما با تو حرفی نداریم، شما که زیر حساب نزده‌اید، شما که معتقد به خدا هستید، شما که به آقایتان علی8 عقیده دارید، مواظب باشید که عاق پدر نشوید، عاق این پدر شدن یعنی علی8 به صددرجه کیفرش بالاتر است از عاق پدر جسمانی شدن، این وصیت اول است.

خدایا شاهد باش من در زاهدان در روز 21 ماه رمضان برای انجام وظیفه خودم و برای این‌که عاق پدرم علی8 در تبلیغ نشده باشم گفتم، خدا شاهد باش، و لو این‌که خودم عامل نیستم نواری هستم اما این نوار به پیچ آمد گفته‌های ضبط شده در آن، سفارش‌های علی8 به بچه‌هایش که در این نوار ضبط شده بود، پس داد و گفت. «اللهم انی بلغت».

هشیار باشید، بیدار باشید، مرگی که برای علی8 بوده است برای من و شما هم هست، (إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ) [10] پدر ما علی8 که رکن بزرگ عالم وجود است، پدر ما علی8 که محور آفرینش است، پدر ما علی8 که دیورز یک کلمه اشاره کردم، ان‌شاءالله زندگی باشد فردا بیشتر حرف‌های دیروز را دنباله می‌کنم، اصلا این عالم جسمانی در قبضه او مثل یک گردویی در قبضه شما است، این علی8 از دنیا رفت، این علی8 در مرگ از خدا ترس داشت، من و شما هم می‌میریم، این علی8 تا دم مرگ می‌ید: خدا خدا، خدا را در نظر بگیرید و از خدا بپرهیزید، کاری نکنید که عاق این پدر بشوید، کاری نکنید که این آقای دم مرگ صورتش را از شما برگرداند. دم مرگ چه مومن و چه منافق، علی8 را می بیند.

علی نمی‌آید. یک نکته علمی برای فضلای مجلس بگویم. فرمود:

یا حار همدان من یمت یرنی   من مومن او منافق قبلا

ای حارث همدانی که از قبیله همدان بود، ای حارث همدانی، هرکس بمیرد من را می‌بیند، نه این‌که من بالا سرش می‌روم، این هم یک نکته‌ای است، هرکس از این اتاق بیرون برود آفتاب را می‌بیند، نه این‌که آفتاب برای افراد مختلف می‌آید، آفتاب آمده و هست، آفتاب پهن است، تمام این فضا را

گرفته است، هرکس از زیر سقف بیرون بیاید آفتاب را می‌بیند، وارد در زیر آفتاب می‌شود، آفتاب ولایت علی8 آفاق ملکوت را پر کرده است، تا وقتی در بدن هستی مثل این است که زیر سقف هستی، تا در عالم ماده هستی مانند این است که در زیر سقف هستی، در اتاق هستی، به محض این‌که در و دیوار اتاق را شکستی و بیرون رفتی زیر آفتاب ولایت علی8 می‌افتی و علی8 را می‌بینی.

خوشا به حال آن‌که هنگام مرگ علی8 را با پیشانی باز و با صورت خندان و قلب راضی و خشنود ببیند، اگر می‌خواهید علی8 از شما راضی باشد موقع مرگ به صورت خندان به شما نگاه کند، تقوی، تقوی، پرهیز از گناه، اول خدا است، وسط خدا است، آخر خدا است، همه چیز خدا است.

این وظیفه قلبی شما.

دوم: (وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ الله جَميعاً وَ لا تَفَرَّقُوا) [11] همه به حبل الله چنگ بزنید، حبل الله به منطق صحیح که ما یک مقدارش را هم ثابت کردیم و مدلل کردیم دو چیز است:

یکی قرآن، یکی ولای امیرمومنان و فرزندان آن بزرگوار، این‌ها حبل الله هستند، فرقه فرقه نشوید، شعبه شعبه نشوید، تکه تکه نشوید، به قول ترک‌ها ؟؟؟ 33:30 نشوید، حیدری نعمتی نشوید، یک درجه بالاتر بگویم، این فرقه و آن فرقه نشوید، در سینه یکدیگر نزنید، لگد به همدیگر نپرانید، همه دست برادری بدهید، همه دست اتفاق و اتحاد و یگانگی بدهید، همه به قرآن، ظاهر قرآن و باطن قرآن بچسبید، به همان‌که پیغمبر شما را سپرده است دست برندارید، جدا از یکدیگر نشوید.

آقایان دزدان متحد سعادتمندتر هستند در اهداف مادی خود از پارسایان مختلف. وقتی ده تا دزد با هم متحد شدند برای این‌که پول بدست آورند به یکدیگر خیانت نمی‌کنند، دروغ نمی‌گویند، وارو نمی‌زنند، ظاهر و باطن آن‌ها یکی است، غیاب و حضور آن‌ها یکی است، چون هدف مشترک دارند و آن لخت کردن مردم و پول‌ها را تقسیم کردن و همه سود بردند، چون هدف مشترک دارند که سود و منافع باشد با هم متحد می‌شوند، وقتی‌که متحد شدند دیگر به هم خیانت نمی‌کنند، به هم دروغ نمی‌گویند، یک دستی به هم نمی‌زنند. اما چهار تا پارسای زاهد، مختلف هستند، این به او نیش می‌زند، او بد این را می‌گوید، این زیرآب او را می‌زند، این می‌خواهد او را در بین مردم خراب کند، او می‌خواهد او را در بین مردم خراب کند، هردو از سعادت مادی محروم می‌شوند. مردم به هر دو بدبین می‌شوند، مردم به هر دو بی‌اعتنا می‌شوند. علاوه بر این‌که سعادت معنوی آن‌ها نیز از دست رفته است.

پس اتفاق ولو در دزدی به نفع تمام می‌شود، اختلاف و لو در پارسایی به ضرر تمام می‌شود، هم ضرر مادی و هم ضرر معنوی.

فرمودند: «وَ إِيَّاكُمْ وَ الْفُرْقَةَ» [12] من ناچار هستم بعضی حرف‌ها را بگویم.

دور شوید و بپرهیزید از جدایی، امروز همه برادر هم هستید، پشت به پشت هم بدهید و دشمن مشترک را از بین ببرید، تیشه را برداشتند به ریشه اسلام می‌زنند، مین‌ها زیر سازمان اسلام گذاشتند که اگر بترکد یک‌پارچه سقف و بنیان را از بین می‌برد، توپ‌های قلعه‌کوب را از اطراف به اسلام میزان بندی کردند و می‌زنند، طیاره‌های جت ایشان اسلام را بمباران می‌کند. به قلم، به زبان، به پول، به سایر شئون مادی شهوی، ریشه اسلام را می‌خواهند بکنند، حالا وقت این نیست که من و آقا دو تایی بگوییم این شیخی این صوفی آن شیعی آن سنی، این فلان آن فلان، حالا وقت این حرف‌ها نیست. این اختلافات فعلا احمقانه است، عاقلانه این است که:

ما پنج برادریم و از یک پشتیم   در پنجه روزگار پنج انگشتیم

چون فرد شویم در نظرها عَلمیم   چون جمع شویم بر دهان‌ها مشتیم

امروز روز این نیست که بنده و آقا سر یک مطلب، یا اصولی یا فروعی به کله هم بزنیم، دشمن دارد ریشه هر دو ما را می‌کند، دشمن ما را به پشت گرفته که ببرد و در دریا بریزد و همه ما را غرق کند، ما به هم می‌پریم!

«وَ إِيَّاكُمْ وَ الْفُرْقَةَ» «وَ إِيَّاكُمْ وَ الْفُرْقَةَ» علی8 گفته است. پیغمبر گفته است، ائمه گفته‌اند.

مهوشان آینه‌دار رخ تابان هم هستند

خوب‌رویان، این آینه می‌گیرد که او ببیند و او آینه نگاه می‌دارد که این. این در صورتش آینه او است و او در صورتش آینه این است.

مهوشان آینه‌دار رخ تابان هم هستند   آفتاب هم و ماه هم و حیران هم هستند

چون گل و سبزه همه باعث رنگینی هم

گل به برگ‌های سبز طراوت می‌دهد، برگ‌های سبز جلوه به گل می‌دهد، باید مسلمان‌ها این‌طور باشند، این گل او باشد و او سبزه این باشد، هر دو دست به دست هم بدهند، این مایه جلا و رونق او باشد او مایه جلا و رونق این باشد.

چون گل و سبزه همه باعث رنگینی هم   شبنم آتش خرمن هم، شبنم بستان هم هستند

(وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَميعاً وَ لا تَفَرَّقُوا) [13] به قرآن که حبل الله است به ظاهرش و باطنش بچسبید، از همدیگر جدا نشوید (وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوانا) [14]

دو قبیله اوس و خزرج نام داشت هریک از یک، قلب خون آشام داشت

پیغمبر این دو قبیله را با هم موتلف کرد، متحد کرد، دو قبیله خونی به برکت الفت اسلام و تالیف قرآن همه برادران شدند، (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) [15] .

فهمیدید چه گفتم!

سر بست و در بست امروز روز تفرقه نیست. پدر شما به شما گفته است. نه این‌که حالا نباشد، از سابقش هم نبوده است. روز جدایی و سر و کله هم کوبیدن نیست، البته برادرانه و دوستانه نصیحت کردن و دلالت کردن، هدایت کردن، موعظه کردن، راه حق نشان دادن، با کمال مهربانی، با نهایت برادری، او به جای خودش. دستگاه وعظ و هدایت و تبلیغ و این حرف‌ها نباید بخوابد. اما وعظ و تبلیغ و هدایت و راهنمایی به خیر یک مطلب است، تو کله هم زدن یک مطلب دیگر.

(وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَميعاً وَ لا تَفَرَّقُوا) [16] .

آن‌وقت فرمود که از پیغمبر شنیدم: «فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ يَقُول صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَام» [17] بین برادران مسلمان را با هم اصلاح کردن، سازش دادن، برادران و خواهران مسلمان را با هم سازش دادن، ثوابش از نمازها و روزه‌ها بیشتر است، «وَ أَنَّ الْمُبِيرَةَ الْحَالِقَةَ لِلدِّينِ فَسَادُ ذَاتِ الْبَيْن» آن چیزی‌که دین شما را از بین می‌برد، ریشه دین شما را می‌کند، شما را نابود می‌کند، فساد و آشوب میان مسلمانان است، آشوب راه انداختن، این دسته را به جان آن دسته، آن دسته را به جان این دسته، این عده با آن عده، آن عده با این عده، آتش روشن کردن خواه به زبان علم باشد یا به زبان‌های دیگر باشد، این دین شما را از بین خواهد برد، ریشه خود شما را می‌کند، فرمایش پدر شما است.

می‌خواهم چند تای دیگر را بخوانم دیگر خسته شدم وقت هم گذشت.

«انْظُرُوا ذَوِي أَرْحَامِكُمْ فَصِلُوهُمْ يُهَوِّنِ اللهُ عَلَيْكُمُ الْحِسَاب» بابا حسن و حسین، بچه‌های من، آهای بچه‌های 1340 سال بعد که می‌آیید، به شما دارم می‌گویم من که پدر شما هستم، می‌گویم صله رحم کن، برو از برادر ضعیفت خبر بگیر، برو از خواهر زاده و برادرزاده و قوم و خویش‌های نسبی، مخصوصا نسبی ذوی الارحام، خودتان را به آن‌ها متصل کنید و بچسبانید، ماه مبارک رمضان

است، آیا ارحام فقیرت را به خانه‌ات آوردی؟ به آن‌ها افطاری دادی یا نه؟ اگر دادی خوشا بر احوالت. آیا ارحام فقیرت را دعوت کردی؟ یک سحری به آن‌ها اطعام کردی یا نه؟ اگر کردی خوشا بر احوالت. آیا یک کیسه برنج، یک مقدار روغن، بردی در خانه برادرزاده فقیرت و خواهر زاده فقیرت و قوم و خویش فقیرت یا نه؟ اگر بردی خوشا بر احوالت، اگر نبردی وای بر تو، «إِنَّ الرَّحِمَ مُعَلَّقَةٌ بِالْعَرْشِ» [18] رحم یک حقیقت ملکوتی دارد، او به عرش خدا آویخته است، درباره کسی‌که به او وصلت نکند، صله نکند، رحم نکند، او درباره این به خدا شکایت می‌کند، خدا عمر آن کسی‌که قطع رحم کرده است کوتاه می‌کند.

دو چیز عمر را طولانی می‌کند: یکی صله رحم. خبرگیری، کمک کردن، تو هر شب پلو می‌خوری با کباب و گوشت جوجه، آن‌وقت قوم و خویش‌های فقیرت، این بیچاره‌ها روزه‌گیر هم هستند، پنج شیر گوشت نمی‌توانند بخرند تا یک آب‌گوشتی کنند و سحر بخورند، چطور مسلمانی تو هستی؟ چطور شیعه علی7 هستی؟

حضرت علی فرمود:

چگونه من بخوابم با شکم سیر و حال این‌که در حجاز یا یمامه یک شکم گرسنه باشد. اسم خودم را امیرالمومنین7 بگذارم و در سختی‌های زندگی با آن‌ها شریک نباشم.

شیعه علی7 چطور تو می‌توانی شب بخوری و سحر و افطار و فیمابینهما، یک نوبت می‌خوری نه دو نوبت، یعنی از این اذان شروع می‌کنی و به آن اذان ختم می‌کنی! یک نوبت مفصل این‌قدر می‌خوری و خویشان فقیری داری که بوی طعام به آن‌ها نرسیده است. جواب خدا را چه خواهی داد.

عاق علی7 است کسی‌که رحمش را قطع کند.

اگر تا امروز که بیست و یکم است نشده است که از ارحام خود خبر بگیرید، از امروز در مقام برآئید، هرکدام شما به مقدار توانایی و قدرتی که دارید، قدرت مالی، قدرت خوارو باری، قدرت‌های دیگر، در این 9 روز آینده، از ارحام خود خبر بگیرید، به خانه آن‌ها بروید و یک آب گرمی افطار کنید، پنجاه تومان به او بده، برو به خانه آن‌ها و یک افطاری و یک پیت روغن به او بده، یک کمکی در زندگی او بکن، خدا را خوش نمی‌آید که تو روزه‌دار و او هم روزه‌دار باشد، تو غرق در نعمت‌ها باشی و او خوراک افطار و سحر خود را نداشته باشد.

فرمود: «صلوا ارحامکم»، «انْظُرُوا ذَوِي أَرْحَامِكُمْ فَصِلُوهُمْ يُهَوِّنِ الله عَلَيْكُمُ الْحِسَاب» حساب روز قیامت شما یسیر خواهد شد، آسان خواهد شد.

حساب دو نوع است، کسانی‌که می‌آیند تا مالیات بر درآمد بگیرند، بعضی‌های آن‌ها نه همه آن‌ها، اگر جبرئیل در جیب آن‌ها نازل شد، وحی مادی در جیب آن‌ها وارد شد، آن‌وقت یک نگاهی در دفترها می‌کند، ورق اول و وسط و آخر را یک نگاه می‌کند، می‌گوید: ای بابا شما که کسبتان ضرر داشته است و بدهی ندارید، فوری می‌نویسد که آقا طبق دفتر ؟؟؟ 51:20 امسال هیچی عائدات نداشته است، اما پناه بر خدا که اگر جیرئیل به او نازل نشود، چنان صفحه به صفحه، خط به خط را با دقت می‌خواند که از اول دفتر تا به آخر دفتر، یک گوشه نقطه ضعفی را پیدا کند و آن را مستمسک کند و به دست بگیرد و تو را به زحمت بیاندازد.

حساب روز قیامت هم قریب به همین‌ها است، به این شوری نیست، قریب به همین است، آن‌جا رشوه نیست، ولی بعضی‌ها را شفاعت می‌کنند، کسی یک عمل خیری کرده است، صله رحم کرده است، ماه رمضان هرشب به خانه ارحامش رفته است، کمکی به آن‌ها کرده است یا آن‌ها را دعوت کرده است.

می‌گویند که حسابش را زود ببندید، ملائکه‌ای که موکل حساب هستند یکی از اول و یکی از وسط و یکی از آخر، می‌گویند بسته شد، این سیئات زیادی ندارد، (حِساباً يَسيراً) [19] اما کسی را که می‌خواهند نسبت به او سختگیری بکنند، مته را به خشخاش می‌گذارند، یک‌جا، یک روزنه پیدا کنند پدرش را در می‌آورند، حساب، حساب شدیدی می‌شود.

حضرت می‌فرماید: صله رحم کنید حساب شما در قیامت یسیر و آسان می‌شود، «الله الله فِي الْأَيْتَامِ فَلَا تُغِبُّوا أَفْوَاهَهُم» خدا را بپرهیزید، خدا را درباره ایتام ملاحظه کنید، بچه‌های یتیم بی‌پدر.

اسلام یتیم قائل نشده است، در ملت اسلام بچه یتیم معنا و مفهوم ندارد، زیرا اسلام آن‌قدر سفارش کرده است که بزرگان باید پدر باشند، همه برای همه کودکان. کودکان همه باید به منزله فرزند باشند برای همه بزرگان. اگر کسی پدر صلبیش مرد، این غصه ندارد، برادران مسلمان عموی مقامی او هستند، پدر مقامی او هستند، او را نگهداری می‌کنند، او را پرستاری و پذیرایی می‌کنند، او را مانند بچه خودشان تربیت می‌کنند.

من والله به حق خدا، برای این نیست که در سلسله نسب خودم یک افتخاری را برای شما ذکر کرده باشم، نخیر، نظرم فقط واقع و راهنمایی است.

پدر من یک کاسبی بود، البته منبر هم می‌رفت، سواد عربی هم نداشت، منبر او هم منبر متوسط بود، روضه‌خوانی بود، ولی روی یک تقوا و قداست و واقعیتی که داشت، عموم اهل خراسان به او ارادت داشتند. یکی از کارهای پدر من این بود، دائما یک بچه یتیم، اگر می‌شد از ارحام و خویشان ما، خویشان نسبی یا خویشان سببی، این‌ها را در خانه می‌آورد، عین لباسی که به ما می‌پوشاند به آن‌ها هم می‌پوشاند، عین خوراکی که ما می‌خوردیم او هم می‌خورد، در همان طرف کرسی که ما می‌خوابیدیم طرف دیگرش او می‌خوابید، ما را به حمام می‌برد، او هم با ما. وقتی می‌آمدیم خوراکی می‌داد، میوه و شیرینی و آجیل و گوشت و غیر ذلک، یک دستمال دست من می‌داد و یک دستمال دست او می‌داد، آن یتیمی که در دوران تربیت و بزرگ شدن من با من بود، در دوران برادران دیگر من هم همین‌طور. به بنده پول ته جیبی، روزی سنار می‌داد، در آن تاریخ سنار برابر یک تومان حالا بود، به هم می‌داد، با این تفاضل که او را به دکان می‌برد و کاسبش می‌کرد، از ماه اول که فی الجمله کسب را قائل می‌شد برای او مزد قائل می‌شد، یک قلکی در دکان درست می‌کرد و شب به شب مزد او را به او می‌داد و می‌گفت: بریز در قلک و او هم می‌ریخت. آن‌وقت هر پنج شش ماه یک نوبت مزدش را بالا می‌برد و می‌گفت که تو بهتر از حالا کار می‌کنی. بعد از دو سال قلک پر می‌شد و در می‌آورد و ده تومان پانزده تومان، پانزه تومان آن تاریخ برابر هزار تومان حالا بود.

مزد او را زیاد می‌کرد و می‌کرد و می‌کرد تا این‌که سه سال خوب پخته می‌شد، خرجش هم بالتمام با ما بود، آن‌وقت پول‌های او را برمی‌داشت و شریکش می‌کرد با یک نفر کاسبی، می‌رفت یک بابی، نیم بابی دکان برای او درست می‌کرد، هفته به هفته در شب جمعه می‌رفت و حساب آن شریکش را تصفیه می‌کرد، سال برای آن قائل می‌شد، همان اول پول را مخمس می‌کرد، یعنی سهم امام را می‌داد، یعنی سهم سادات را می‌داد، آهای گردن‌کلفت‌هایی که از جیب امام می‌زنید، از خزینه شاه می‌دزدید، ندادن سهم امام دزدی از خزانه شاه است، یک‌وقتی جیب من آخوند را خالی می‌کنی، اهمیتی ندارد، من آخوند هستم، زوری هم ندارم، قوه‌ای هم ندارم، نفس من هم در نمی‌آید، یک‌وقت می‌روی جیب اعلاحضرت را می‌زنی! پدر آدم را به دستش می‌دهند، سهم امام خوردن یعنی جیب اعلاحضرت بقیه الله را زدن! فهمیدید! معنی سهم امام ندادن یعنی جیب شاهنشاه عالم امکان حضرت بقیه الله را زدن! پدر آدم را به دستش می‌دهند. روز قیامت تا شاهی آخر سهم امام را از تو می‌گیرند، حق سادات، منافعی که بردید، صریح قرآن است: (وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ فَأَنَّ لِلّه خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى) [20] هر منفعتی که بردید، تومنی یک قران آن برای

سیدها است، بنی‌هاشم، اولاد پیغمبر، البته فقرای آن‌ها نه اغنیاء آن‌ها، تومنی یک قران برای آن‌ها است، خدا گفته است، تومنی یک قران آن هم برای مصارف روحانی و دینی برای سهم خدا و سهم پیغمبر و سهم امام. فهمیدید!

غرض، وجوهات را مرتب می‌داد، مال مخمس، آن‌وقت ماه به ماه هم رسیدگی می‌کرد، بعد از دو سال سه سال این بچه سرمایه پیدا کرده است، کاسب شده، این را دامادش می‌کرد، نام فامیلی که پدرم برای ما گرفته است تولایی است، الان در مشهد چند خانوار تولایی هستند، این‌ها همان بچه یتیم‌هایی هستند که پدرم بزرگشان کرد، کاسبشان کرد، دامادشان کرد، نام تولایی برای آن‌ها گرفت، الان آن‌ها بیشتر از ما که اولاد صلبی او هستیم سر قبر پدر من می‌روند، خدا به بچه‌های پدر من ترحم کرد، پنج برادر ماندیم و سه خواهر، در صورتی‌که اندوخته‌ای پدر برای ما نگذاشته بود، خداوند روز به روز عزت ما را لذت ما را زندگی ما را آبروی ما را بیشتر کرده، این‌ها همه در نتیجه آن کاری است که پدرم می‌کرد، ایتام را نگه‌داری می‌کرد.

پیغمبر فرمود: «لَا تُغِبُّوا أَفْوَاهَهُم» این‌جا عبارت امیرالمومنین «لا تغیروا» دهانشان را تغییر ندهید، اگر یک بچه مسلمانی پدرش مرد، آهای مسلمان‌های دیگر شما هم بمنزله پدر او هستید، شما عموی او هستید، او به منزله فرزندان شما است، مبادا اجازه بدهید که دهان او تغییر کند، یعنی اگر پلو می‌خورده است به او پلو بدهید، نگذارید به نان و آب‌گوشت خوردن بیافتد، اگر نان و آب‌گوشت می‌خورده است نگذارید به نان و پنیر خوردن بیافتد.

پیغمبر فرمود: اگر کسی دست بر سر یتیمی از روی رحمت و رافت بگذارد به هر مویی که از زیر دستش بگذرد خداوند یک حسنه بر حسناتش می‌افزاید یک درجه بر درجاتش می‌افزاید، یک سیئه از سیئاتش را محو می‌کند، و نوری در روز قیامت طالع و لامع خواهد شد که رهبر او بشود.

[20] انفال : 41